

صلى الله عليه وسلم



پایان نامه کارشناسی ارشد
رشته علوم حدیث
گرایش کلام و عقائد

علم پیشین الهی در حکمت متعالیه و بررسی آن در روایات

استاد راهنما

دکتر سید محمود موسوی

استاد مشاور

حجة الاسلام محمد رنجبر حسینی

دانشجو

علی زارعی

دی ماه ۱۳۹۲

تمام حقوق این اثر متعلق به دانشگاه قرآن و حدیث است.

تشکر و قدردانی

بر خود لازم می‌دانم نهایت سپاس و تشکر را از راهنمایی‌های راهگشا و مشورت‌های سودمند و مدیریت عالمانه اساتید گرانقدر آقایان حجت الاسلام دکتر سید محمود موسوی و حجت الاسلام محمد رنجبر حسینی و حجت الاسلام دکتر برنجکار در به ثمر رسیدن این تحقیق نمایم.

چکیده

مساله علم پیشین حق تعالی، از جمله مسائل مهم در حوزه معرفت دینی است. پیش فرض عقاید دیگر و اساس تشریح و ارسال رسل می باشد، حل شبهات قضا و قدر، جبر و اختیار وابسته به تبیین صحیح علم پیشین خداوند می باشد.

سوال اصلی در این باب این است که چون علم از صفات حقیقی ذات الاضافه است پس برای تحقق نیا زمند وجود معلوم است بنابراین چگونه می توان گفت خداوند قبل از خلقت موجودات در مقام ذات به آنها عالم است. در متون دین یعنی قران و روایات معصومین علیهم السلام اصل ان مورد تا کید قرار گرفته است و ان اینکه خداوند در مقام ذات، به نحو تفصیل به موجودات قبل از پیدایش آنها عالم است. اما به نظر می رسد تبیین و تفسیر روشنی از ان ارائه نشده است که می توان گفت این عدم تبیین ان به خاطر غموض و دشواری ان است زیرا نیازمند مقدماتی است که هنوز برای اصحاب ائمه علیهم السلام در ان دوران واضح ومبرهن نبوده است، اما سخنان و معارف ناب ائمه هدی علیهم السلام راهگشای اندیشمندان مسلمان در طول تاریخ بوده است، و چه بسا هر دوره وزمانی گوشه ای از ان توسط متکلم یا حکیمی مبرهن وتبیین شده است .

متکلمین امامیه بر خلاف همتایان اشعری خود که قائل به زیادت ذات و صفات هستند با دریافت هایی که از سخنان بلند اهل بیت علیهم السلام گرفتند وان را سرمایه دریافت عقلی خود قرار دادند، قائل به عینیت ذات و صفات شدند و در محذورات متعدد قول اشاعره گرفتار نشدند، و سپس از راه ایات افاقی و انفسی صفت علم را برای خداوند اثبات کردند. حکمای بزرگی مانند شیخ الرئیس قدمهای دیگری برای اثبات علم پیشین خداوند به همه موجودات برداشتند اما شیخ الرئیس نتوانست این علم را در مقام ذات خداوند چنانکه که مطلوب روایات است اثبات نماید.

همچنین شیخ اشراق علم حضوری خداوند به تمام موجودات را تبیین نمود، اما تفسیر وتصویری که ارائه کرده تنها برای علم فعلی حضرت حق قابل دفاع است و تبیین برای علم پیشین حق تعالی از کلمات او استفاده نمی شود.

سر انجام صدرالمতالہین توانست با استفاده از قاعده بسیط الحقیقہ بہ آنچه مقصود آموزہ ہای دین در باب علم پیشین است دست یابد. مضمون این قاعده در روایات مورد تاکید قرار گرفتہ است، روایاتی کہ خداوند را با اسماء احد، واحد، صمد معرفی می کند دلالت بر صرافت و بسیط الحقیقہ بودن حضرت حق دارند. بعلاوہ روایات متعددی نیز بر عدم ترکیب و جزءپذیری خداوند صراحت دارند کہ نشان میدہد قاعده بسیط الحقیقہ نقطہ محوری برای نشان دادن ہماہنگی کلام صدرا با روایات معصومین علیہم السلام در باب علم پیشین حق تعالی است.

کلیدواژہ‌ها: عینیت ذات صفات، علم پیشین، صرافت، بسیط الحقیقہ، احدیت، واحدیت، صمدیت.

فهرست مطالب

فصل اول: کلیات و مفاهیم

مقدمه	۲
۱ - گفتار اول: طرح تحقیق	۴
۱ - ۱ - بیان مسأله تحقیق	۴
۱ - ۲ - ضرورت مسأله	۴
۱ - ۳ - سوالات تحقیق	۵
سوال اصلی	۵
سوالات فرعی	۵
۱ - ۴ - پیشینه تحقیق	۵
۱ - ۵ - ساختار تحقیق	۵
۱ - ۶ - روش تحقیق	۵
۲ - گفتار دوم: علم در لغت و اصطلاح	۶
۱ - ۲ - علم در لغت	۶
۲ - ۲ - علم در اصطلاح حکما و متکلمین	۶
۲ - ۳ - اشاره به آراء و اقوال در علم حق تعالی به ماسوا	۹
۳ - گفتار سوم: گذر کوتاه بر زندگی و آثار صدرالدین محمد شیرازی	۱۳
۴ - گفتار چهارم: تقسیمات علم	۱۶
۱ - ۴ - علم حضوری و علم حصولی	۱۶
۲ - ۴ - علم ذاتی و علم زائد بر ذات	۱۶

- ۳ - ۴ - علم پیشین و علم مع الفعل ۱۷
- ۱ - ۳ - ۴ - علم پیشین مغایر متصل ۱۹
- ۲ - ۳ - ۴ - علم پیشین ذاتی ۲۰
- ۴ - ۴ - علم اجمالی و علم تفصیلی ۲۱
- ۵ - ۴ - علم فعلی و علم انفعالی ۲۱
- ۶ - ۴ - علم متغیر و علم ثابت ۲۲

فصل دوم: علم پیشین الهی به ماسوا در اندیشه صدر المتألهین

- ۱ - گفتار اول: علم پیشین الهی در فلسفه ملاصدرا و نقد ایشان بر دیگران ۲۴
- ۱ - ۱ - علم واجب به ماعدا ۲۶
- ۲ - ۱ - رأی و نظر ابن سینا در مورد علم تفصیلی واجب به ماعدا ۲۷
- ۳ - ۱ - برخی از اشکالات صدر المتألهین بر نظریه شیخ الرئیس ۳۰
- ۴ - ۱ - علم حق تعالی بنا بر نظر شیخ اشراق ۳۱
- ۵ - ۱ - بیان برخی اشکالات صدر المتألهین بر نظریه شیخ اشراق ۳۳
- ۶ - ۱ - علم تفصیلی و پیشین واجب تعالی در دیدگاه صدر المتألهین ۳۴
- ۷ - ۱ - بیان قاعده بسیط الحقیقه کل الاشياء ۳۵
- ۸ - ۱ - مرتبه اول: مرتبه احدیت ۳۸
- ۹ - ۱ - مقام دوم ۳۸
- ۱۰ - ۱ - مقام سوم و چهارم: مقام فرق و فرق الفرق ۳۹
- ۱۱ - ۱ - مراحل چهارگانه وجود ۴۰
- ۱۲ - ۱ - شواهدی از آیات و روایات بر مراحل وجود ۴۳
- ۱۳ - ۱ - منهج اول: منهج حکما ۴۸

فصل سوم: علم پیشین الهی در روایات

- درآمد ۵۳
- ۱ - ۳ - روایت اول ۵۶
- ۲ - ۳ - روایت دوم ۵۸
- ۳ - ۳ - روایت سوم ۶۰
- ۴ - ۳ - روایت چهارم ۶۱
- ۵ - ۳ - روایت پنجم ۶۳
- ۶ - ۳ - روایت ششم ۶۴

۶۶..... ۷ - ۳ - روایت هفتم

۶۷..... ۸ - ۳ - روایت هشتم

فصل چهارم: بررسی دیدگاه صدرالمتالهین با روایات

۷۱..... در باب علم پیشین حق تعالی

۷۲..... درآمد

۸۳..... ۱ - ۴ - روایات دال بر بساطت حق تعالی

۸۷..... ۲ - ۴ - نظر مرحوم کلینی درباره صمد و نقد این نظر

۹۲..... ۳ - ۴ - بیان شبهه

۹۲..... ۴ - ۴ - جواب

۹۶..... نتایج پایانی

۹۶..... درآمد

۹۶..... ۱ - ۱ - نتایج پایان در فصل «علم پیشین الهی به ماسوا در اندیشه ملاصدرا»

۹۷..... ۲ - ۱ - نتایج پایانی فصل سوم: «علم پیشین حق تعالی آموزه روایات»

۹۷..... ۳ - ۱ - نتایج پایان فصل چهارم «بررسی دیدگاه حکمت متعالیه با روایات در باب علم پیشین حق تعالی»

۹۸..... فهرست منابع

۹۸..... منابع فارسی

۹۸..... منابع عربی

فصل اول:

کلیات و مفاهیم

مقدمه

علم باری تعالی از مسائل مهم مطرح شده در آیات و روایات است و بعد از توحید از بااهمیت ترین عقیده یک مسلمان است. هر مسلمانی بنابر نص شریف قرآن و روایات رسیده از معصومین علیهم السلام باید معتقد باشد که حق تعالی بر اعمال او ناظر است. همه کارهای وی را زیر نظر داشته، همه چیز را می داند و از همه باخبر است. آینده را همچون حال و گذشته علم دارد؛ جهان محضر اوست. هیچ جنبه‌ای را فراموش نکرده و از اراده فکری که در ذهن ما می گذرد، مطلع است.

علم او ازلی و قبل از ایجاد موجودات بوده، و خداوند همیشه عالم بوده است.

متفکران به علم پیشین حق تعالی عنایت ویژه‌ای داشته‌اند. و در اندیشه‌های متکلمین و حکما جایگاه ویژه‌ای دارد و هر کدام از آنها به شیوه‌ای سعی در اثبات و تبیین علم پیشین حق تعالی کرده‌اند. گاهی از راه آیات آفاقی و انفسی و اتقان عالم و گاهی از راه تجرد و اینکه هر موجودی مجردی عالم است پیش آمده‌اند. در این میان می توان گفت که مرحوم صدرالمتألهین با بیان علم اجمالی در عین کشف تفصیلی نظریه‌ای تازه ابراز کرده است که قبل از ایشان در نظرات دیگر متفکران دیده نمی‌شود.

نه در سخنان متکلمین تبیین دقیق از علم پیشین به این نحو که خداوند همه موجودات قبل از خلقت آنها در مقام ذات عالم باشد دیده می‌شود و نه در سخنان مشاء و نه در سخنان شیخ اشراق.

به نظر می‌آید تنها دیدگاه حکمت متعالیه توانسته است از عهده تصور و تفسیر علم ذاتی خداوند به موجودات قبل از پیدایش آنها برآید.

ما نظر مرحوم صدرالمتألهین را بیان و تبیین کرده‌ایم و سپس سعی نموده‌ایم با توجه به ظواهر روایات معصومین علیهم السلام تصویری دقیق از آموزه ائمه هدی در این باب پیدا کنیم.

در فصل آخر این نوشتار به بررسی و تطبیق نظریه صدرا با آنچه از روایات برای ما بیان شده است پرداخته‌ایم. قرائن و دلایلی از سخنان صدرا که نشان‌دهنده هماهنگی سخن ایشان با آموزه روایات است را مطرح کرده‌ایم و تبیین صدرالمتألهین را بهترین تبیین از علم پیشین حق تعالی که همخوان با معارف اهل بیت علیهم‌السلام است یافتیم، گرچه راه برای بررسی بیشتر این موضوع هنوز هم باز است مخصوصاً در باب روایات و شرح و تبیین صحیح آنها و اینکه بیشتر بتوانیم به ظاهر کلمات نورانی اهل بیت علیهم‌السلام دست یابیم جای تحقیق فراوانی وجود دارد.

۱ - گفتار اول: طرح تحقیق

۱ - ۱ - بیان مسأله تحقیق

در اینکه خدای سبحان عالم به همه چیز است هیچ گونه تردیدی وجود ندارد اما محل نزاع بین مکاتب مختلف، بیان کیفیت علم خداوند است؛ به ویژه علم پیشین خداوند بیشتر معرکه آرای مختلف می‌باشد. در بیان مکاتب مختلف حکمت متعالیه و ملاصدرا علم اجمالی در عین کشف تفصیلی را مطرح کرده است که یکی از تبیین‌های علم خداوند می‌باشد.

روایات ائمه هدی علیهم‌السلام و آیات کتاب الله نیز علم حضرت حق را به همه اشیاء بیان کرده‌اند که سخنان اهل بیت محور و بیان اصلی و حق در این مسأله است.

به طور خلاصه: عالم‌بودن حضرت حق جل و جلاله به همه موجودات قبل از پیدایش آنها آن هم به نحوی که علم عین ذات خداوند است از نکات واضح روایات است که به خوبی از ظاهر آنها قابل استفاده می‌باشد. به نظر می‌رسد تبیین هیچ کدام از متکلمین و فلاسفه قبل از ملاصدرا نتوانسته است به این تصویر ارائه شده در روایات برسد. بررسی این نظریات و نیز در پایان نظریه ارائه شده در کلمات صدرا ما را به جواب این پرسش می‌رساند که آیا آنچه صدر المتألهین از علم پیشین خداوند بیان کرده با آموزه روایات همخوان و هماهنگ است یا خیر؟

۱ - ۲ - ضرورت مسأله

مسأله علم پیشین حق تعالی، پیش فرض عقاید دیگر و اساس تشریح و ارسال رسل می‌باشد و نیز حل شبهات قضا و قدر، جبر و اختیار وابسته به تبیین صحیح علم پیشین خداوند از منظر روایات می‌باشد.

۳- ۱- سؤالات تحقیق

سؤالات این تحقیق عبارتند از:

سوال اصلی

آیا تبیین صدرالمতألہین از علم پیشین الہی با آموزہ روایات ہماہنگ است؟

سؤالات فرعی

- علم پیشین الہی در حکمت متعالیہ چگونہ تصویر شدہ است؟

- علم پیشین الہی در روایات بہ چہ نحو تصویر گشتہ است؟

۴- ۱- پیشینہ تحقیق

مبحث علم خداوند و علم پیشین حق سبحانہ از زمان فلاسفہ یونان و بہ طور ویژہ در میان متفکران اسلامی ہمیشہ مطرح بودہ است و تحقیقات ارزشمندی از سوی حکما و متکلمین در این باب صورت گرفتہ است. از سؤالات مہم و اساسی اصحاب و شاگردان معصومین علیہم السلام نیز ہمین مسألہ بودہ است اما بہ نظر می‌رسد تحقیق و تبیین صحیحی از سخنان معصومین در این باب نشدہ است و بعلاوہ بررسی تطبیقی نظریہ صدرالمتألہین با روایات و میزان ہماہنگی آن با آموزہ ہای ائمہ علیہم السلام نیز صورت نگرفتہ است.

۵- ۱- ساختار تحقیق

مقدمہ

فصل اول: کلیات و مفاہیم

فصل دوم: تبیین دیدگاہ صدرالمتألہین در باب علم پیشین حق تعالی

فصل سوم: علم پیشین حق تعالی در روایات

فصل چہارم: بررسی دیدگاہ صدرالمتألہین با آموزہ روایات در باب علم پیشین حق تعالی.

- خاتمہ و نتیجہ‌گیری

- منابع و مآخذ

۶- ۱- روش تحقیق

روش تحقیق بہ صورت کتابخانہ‌ای است و تلاش شدہ تا ضمن استفادہ از روش «توصیفی» در تبیین نظرات

مختلف نگاہ (تحلیلی) و انتقادی بہ آراء مختلف مغفول واقع نگردد.

۲ - گفتار دوم: علم در لغت و اصطلاح

۱ - ۲ - علم در لغت

واژه علم از جمله واژه‌هایی است که معانی متعدد و گوناگون از آن اراده میشود؛ در کتب لغت معانی «دانستن» یقین کردن، دریافتن، ادراک، استوار کردن و اتقان آمده است.^۱

در کتاب العین می‌گوید: علم نقیض جهل است و به خبر تو علم پیدا نکردم، یعنی آن را نیافتیم.^۲ در مختار الصحاح آمده است که عَلِمَ به کسر لام به معنی شناختن است.^۳

همچنین ابن منظور علم را به معرفت و شعور معنا می‌کند و می‌گوید: «عَلِمْتُ الشَّيْءَ: عَرَفْتَهُ» در علم با شیء؛ چیزی را دانستم یعنی شناختم. علم به چیزی یعنی آگاهی بر آن. راغب در مفردات علم ادراک حقیقت یک چیز است، و این دو گونه است: یکی ادراک ذات آن شیء و دیگر حکم کردن بر چیزی؛ وجود چیزی بر آن یا نفی چیزی از آن. قسم اول متعددی به مفعول واحد است مانند ﴿تَعَلَّمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾^۴ قسم دوم متعددی به دو مفعول است مانند ﴿فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُمِینَاتٍ﴾^۵

۲ - ۲ - علم در اصطلاح حکما و متکلمین

تعاریف گوناگونی از حکما و متکلمان درباره علم نقل شده است. ملاصدرا در کتاب مفاتیح‌الغیب آن‌ها را نقل کرده و در نهایت نظر خویش را بیان می‌کند.

در اینجا بعضی از اقوال در نهایت نظر ملاصدرا را بازگو می‌کنیم:

اول نظر مشهور: علم عبارت است از صورتی که در نفس حاصل گشته و مطابق با معلوم است و مقصود از صورت همان ماهیت شیء است که موجود به وجود دیگری است. پس علم، نقش گرفتن مثل اشیاء است در نفسی که مجرد از ماده و عوارض آن است.^۶ و این همان تعریفی است که در کتابهای منطق آورده شده است (یعنی حصول صوره شیء عند العقل)^۷

۱. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه.

۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ج ۲، انتشارات هجرت، چاپ دوم، قم ۱۴۰۶ق، ص ۱۵۲.

۳. محمد بن اکبر عبدالقادر، مختار الصحاح مخزومی، چاپ اول، بیروت، ص ۱۵۲.

۴. انفال، آیه ۶۰.

۵. سور ممتحنه، آیه ۱۰.

۶. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، مفاتیح‌الغیب، ج اول، انتشارات تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲ش، ص ۱۶۴ و ۱۷۶.

۷. محمدرضا مظفر، المنطق، انتشارات دارالعلم، قم ۱۴۲۳، ص ۲۲.

دوم نظر ارسطو: علم عبارت است از غائب نبودن شیء از ذاتی که مجرد از ماده است.^۱

سوم ابوالحسن اشعری: «هو الذی یوجب کون من قام به او لمن قام به یطلق اسم العالم»^۲

علم چیزی است که باعث می‌شود کسی که آن را دارد عالم شود یا اسم عالم به او اطلاق گردد.

چهارم فخر رازی: «انه اعتقاد جازم مطابق لموجب»^۳

اعتقاد جازم و مطابقی که ناشی از ضرورت یا دلیلی باشد. صاحب موافق درباره این تعریف می‌گوید: این

تعریف هیچ اشکالی ندارد جز آنکه تصور را شامل نمی‌شود.^۴

پنجم قاضی باقلانی: علم عبارت است از شناخت معلوم همانگونه که هست^۵

ششم: نظر ابن سینا

ابن سینا در تعریف ادراک چنین می‌گوید:

«درک الشیء هوان تکون حقيقة متمثلة عند المدرك يشاهدها ما به يدرك.»^۶

یعنی ادراک عبارت از این است که حقیقت آن شیء نزد مدرك، متمثل و حاضر باشد و مدرك بوسیله آلات و

قوای ادراکیش آن را درک می‌کند.

و بعد می‌گوید آن حقیقت متمثله دو چیز می‌تواند باشد یا همان خود حقیقت شیء است که نزد مدرك حاضر

است (که طبق نظر مشاء خود نفس «آلات و قوای نفس‌اند») و یا صورتی از آن حقیقت خارجی نزد مدرك

حاضراست که همان علم حصولی است.

هفتم نظر ملاصدرا: ملاصدرا بعد از رد اقوال و دیدگاهها درباره علم در کتاب مفاتیح الغیب در مشهد ثانی

تحت عنوان «فی تحقیق ماهیة العلم بحسب ما وجدناه و اخترناه» چنین می‌گوید «اعلم ان حقيقة العلم... یرجع

الی حقيقة الوجود الحاصلة للموجود المستقل فی وجوده فنقول:

العلم هو حصول ماهیة شیءاً لأمر مستقل فی الوجود، بنفسه، او بصورته، حصولاً حقیقیاً او

حکماً، فاعلم علی ثلاثة اقسامٍ....^۷

۱. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، مفاتیح الغیب، ج اول، انتشارات میسه تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۲. سید شریف علی بن محمد جرجانی، شرح المواقف انتشارات الشریف الرضی، ج ۱، ص ۶۰.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۶. ابن سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات التنبيهات، انتشارات البلاغه، قم، ۱۳۷۵ ش، ج ۲، ص ۳۰۸.

۷. محمد بن ابراهیم، صدرالدین شیرازی، تصحیح و تعلیق محمد خواجویی، ج اول، چاپ اول، انتشارات موسسه تحقیقات فرهنگی

ایران، ۱۳۸۶، ص ۱۷۷.

یعنی ماهیت علم، بازگشتش به حقیقت وجود است که برای موجودی که در وجود مستقل و مختار است حاصل می‌باشد.

پس علم عبارت است از حصول ماهیت شیء برای امری که در وجود - بذاته یا به صورت خود - مستقل بوده؛ حصول حقیقی و یا حکمی داشته باشد پس علم بر سه گونه است:

اول: حصول شیء به ذات هویت عینی خود برای یک وجودی که مستقل است حصولی حقیقی است مثل علم شیء به ذات هویت معلول عینی خویش، و چون وجود معلول، همان وجود آن است برای علت فاعل حقیقی خود.

دوم: حصول هویت شیء است برای وجودی که مستقل است به نحو حصول حکمی؛ مثل علم ذات مجرد به ذات خود. این دو قسم علم حضوری‌اند.

سوم: اینکه صورت یک شیء برای یک موجود مستقل، حصول حقیقی داشته باشد، مثل علم نفوس انسانی به آنچه که در ذات آنها و یا در آلات آن (صور موجودات) حاصل است.^۱ این قسم سوم علم حصولی است. ملاصدرا در اسفار می‌گوید:

كما أن الموجود قد يطلق على نفس الوجود و قد يطلق على المهية الموجودة... فوزان العلم وزان الوجود فكل ماوجود نفسه فهو معلوم لنفسه و كل ما وجود شیء آخر فهو معلوم لذلك الآخر.^۲

یعنی علم نحوه وجود است بنابراین بر مبنای اصالت وجود: همانطور که وجود بر دو مورد اطلاق می‌شود یکی اولاً و بالذات و دیگری ثانیاً و بالعرض (اولاً و بالذات اطلاق موجود بر وجود و ثانیاً و بالعرض اطلاق موجود بر ماهیت). علم هم بر دو مورد اطلاق می‌شود یعنی اطلاق معلوم بر موجود خارجی ثانیاً و بالعرض است و اطلاق معلوم بر صورت ذهنی آن اولاً و بالذات است.^۳

خلاصه می‌توان گفت متکلمین علم را به صور و اشکال مختلف تعریف نموده‌اند. اما حکما اتفاق دارند که علم دارای تعریف حدی و رسمی نیست. زیرا از سنخ وجود است نه ماهیت تاجنس و فصل داشته باشد.

اگر هم تعریف داشته باشد به صورت تعریف لفظی است.

مفهومی روشن‌تر از علم چیزی وجود ندارد تا توسط آن بخواهیم علم را تعریف کنیم.

۱. محمد ابراهیم صدرالدین شیرازی، مفاتیح الغیب، ترجمه محمد خواجهی، چاپخانه ایران مصور، ۱۳۸۴، ص ۱۴۳.

۲. محمد ابراهیم صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، انتشارات طلیعه النور، قم، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص ۱۶۳.

۳. عبدالله جوادی املی، شرح حکمت متعالیه بخش سوم از جلد ششم، انتشارات الزهراء، تهران، ۱۳۷۳ش، ص ۵۵.

علم یک حالت وجدانی و نفسانی است که موجود زنده آگاه آن را درون خود بدون واسطه می‌یابد. بدون آنکه آن را با چیزی دیگر اشتباه بگیرد و یا در آن خطا کند، و هر آنچه شأن و مقامش چنین باشد غیرقابل تعریف است.^۱

ملاصدرا بر آن است که همان‌طور که وجود، هم بر حقیقت خارجی اطلاق می‌شود و هم بر مفهوم موجودیت که مفهومی مصدری و انتزاعی ذهنی است، علم نیز هم بر آن حقیقت حضور که یک نحو حقیقت خارجی است اطلاق می‌شود و هم بر مفهوم انکشاف و ظهور که کلمه‌های عالم و معلوم نیز از آن مشتق می‌گردند و به همان معنا اطلاق می‌شوند.
بیان ایشان در کتاب اسفار چنین است:

«و معنا ان العلم كالوجود يطلق تارة على الامر الحقيقي و تارة على المعنى الإنتزاعی

النسبی المصدری أعنی العالمية»^۲

و علت این شباهت و همانندی علم و وجود را چنین تفسیر می‌کند:

و اذالعلم ضرب من الوجود؛ یعنی علم یک قسم از وجود است.

علم و وجود مساوق یکدیگرند. بعد ایشان در پاسخ به این سؤال که اگر علم و وجود مساوق یکدیگرند پس چرا موجودات مادی علم و شعور ندارند، می‌فرماید هر جا وجود هست، شعور و آگاهی است و سراسر هستی را شعور و آگاهی فرا گرفته، منتها تفاوت امر این است که در بعضی از مراتب هستی که همانا وجودات مادی هستند چون وجود اینها بسیار ضعیف است شهود و حضور در آنجا بسیار ضعیف است و اگر احیاناً در مورد چنین موجوداتی گفته می‌شود علم ندارند و آگاه نیستند، مقصود این است که علم کامل ندارند.^۳

۳-۲- اشاره به آراء و اقوال در علم حق تعالی به ماسوا

علم ذات واجب به ذات خود هم از لحاظ اثبات و هم از حیث کیفیت آن، چندان مورد تضارب انظار نیست و غالب صاحب‌نظران برآنند که واجب به ذات خود عالم است و علم او به ذات خویش عین ذات وی می‌باشد. اما علم واجب به غیر خود از جهات متعدد نیاز به توضیح دارد؛ لذا آراء گوناگونی در آن ارائه شده است.

۱. محمد بن ابراهیم، صدرالدین شیرازی، الحکم المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۶، ص ۲۷۸.

۲. همان.

۳. عبدالله جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه بخش سوم از جلد ششم، انتشارات الزهراء، تهران، ۱۳۷۳ش، ص ۱۷.

سر این تشتت انظار؛ همانا دشواری مطلب است زیرا اگرچه علم مانند حیات، وصفی نیست که حقیقی محض بوده و هیچ ارتباطی به متعلق نداشته باشد. لیکن مانند قدرت هم نخواهد بود که در عین آن که وصف حقیقی ذات‌الاضافه است ولی لازم نیست که متعلق آن بالفعل موجود باشد؛ زیرا علم وصفی است که متعلق خود را بالفعل همراه دارد و چیزی که معدوم محض است هرگز مفهوم و منکشف و ممتاز نخواهد بود، گرچه مقدر باشد. و نیز در تعلق قدرت؛ هر چیزی صرف امکان ذاتی آن چیز کافی است و تفاوت ماهوی یا مفهومی یا وجودی اشیاء اصلاً در آن مؤثر نیست و هیچ‌گونه امتیاز بین تعلق قدرت به آفرینش مجرد یا مادی وجود ندارد لیکن در تعلق علم به هر چیزی امتیاز خاص آن شیء لازم است زیرا علم نامحدود، گرچه به دقیق‌ترین معارف همچون ساده‌ترین آن متعلق است و از جهت علم هیچ محذوری یا تفاوتی ندارد ولی تا معلوم‌ها از هم متمایز نباشند علم به هر کدام آنها جدای از دیگری تعلق نخواهد گرفت.

خصوصاً اگر علم را عین ذات حق بدانیم بر صعوبت مسأله افزوده می‌شود. بنابراین، مسئله علم واجب به ممکنات مورد نقد و بررسی افکار مختلف قرار گرفته است که گزارش ملاصدرا از این گوناگونی آراء به طور خلاصه در زیر می‌آوریم:

اول: مذهب مشائین علم واجب: اشیاء حصولی است نه حضوری و حصول صورتهای آنها برای واجب به نحو ارتسام صورت ذهنی است در ذهن به وجود کلی و ثابت نه جزئی و متغیر به این صورت که این صور در عقل اول را که مخزن صور معقوله است مرتسم‌اند.

مطابق ابن نظر گرچه واجب تعالی به ذات خود عالم است و علم واجب به ذات خود عین ذات است؛ ولی علم تفصیلی واجب به جمیع ماعدا به این نحو است که صور موجودات برای واجب حاصل شود که قهراً این صورت مرتسمه جدا از ذات نخواهد بود، بلکه به ذات متکی است آن طوری که صور ذهنیه به نفس متکی است.

این صور مرتسمه که علم حصولی خداوند به جمیع اشیاست خود از موجودات امکانی‌اند که مستقل از واجب وجود ندارند. البته باید توجه داشت که علم حصولی هرگز جزئی نیست؛ زیرا تشخیص به وجود خارجی است چیزی که به ذهن آید قابل صدق بر کثیرین است؛ هرچند مفهوم جزئی باشد لذا هرچه به عنوان مفهوم و صورت حصولی در ذهن آید کلی است البته این به معنی سلب علم خداوند به جزئیات نیست بلکه خداوند به جزئیات نیز به نحو کلیت و ثبات عالم است.^۱

۱. محمد ابراهیم صدرا شیرازی، اسفار العقلیه الاربعه، طلیعه نور، جلد ۶، ص ۱۵۹.

دوم نظر شیخ اشراق و محقق طوسی: علم واجب به اشیاء حضوری است نه حصولی و وجود خارجی آنها خواه مجرد یا مادی و خواه مرکب یا بسیط باشد مناط عالم بودن خداوند تعالی به آنها است و جهان امکان دفتر علم حق است فلسفه اشراق در هر موجود مجردی علم را به بصر برمی گرداند و از واجب تعالی نیز بصیر را دراصل قرار داده و علیم را به آن ارجاع می دهد؛ برخلاف نظر معروف که بصیر را به علیم بر می گرداند.

در این نظریه حقایق خارجی اشیاء نزد خدای متعال حاضرند نه ماهیت یا مفهوم یا نقشه و رسم آنها. بنابراین قول، علم تفصیلی واجب به دیگر اشیاء عین ذات واجب نمی باشد؛ زیرا علم تفصیلی خواه به عنوان صورت ذهنی و خواه به عنوان صورت عینی خارج از ذات واجب خواهد بود.

البته تفاوتی هم بین نظر شیخ اشراق با محقق طوسی یافت می شود و آن این است که شیخ اشراق بر آن است که علم واجب بماعدا عبارت است از حضور ماعدا بذاتها در نزد واجب تعالی یعنی تمام آنچه سوی الله است اعم از عالم عقل و عالم مثال و عالم طبیعت و ماده، به وجود خارجی خود در نزد واجب حضور دارند و وجود عینی آنها عین وجود علمی آنهاست (به علم حضوری).

اما محقق طوسی قائل به تفصیل است و معتقد است که واجب تعالی به موجودات مجرد مثل عقل اول علم حضوری دارد و به موجودات مادی علم حصولی دارد یعنی صور آنها معلوم واجب تعالی می باشند نه ذوات خارجی آنها زیرا ذوات خارجی آنها جرم و ماده می باشد و ماده تحت حضور نمی آید.^۱

سوم نظریه منسوب به فروریوس: علم واجب، به اشیاء حصولی است نه حضوری و حصول صور اشیاء برای واجب به نحو اتحاد ذات واجب با آن صورتهای عقلی است نه به نحو ارتسام ذهنی آنها که زائد بر ذات واجب می باشد. او قائل است که صور معقوله با حق تعالی متحد است، لذا این صور جدا از ذات واجب نخواهد بود.^۲

چهارم افلاطون و سقراط: علم واجب به بعضی از اشیاء حصولی است و به بعضی دیگر حضوری، علم واجب به مجردات تام عقلی قائم به ذات (مثل افلاطون)، حضوری است و علم او به اشیاء دیگر به ارتسام صورتهای آنها در مثل افلاطونی است و به هر تقدیر علم واجب به ماسوا بیرون از ذات وی خواهد بود.^۳

۱. حسین بن عبدالله، الاشارات و تنبیهات، شرح نصیرالدین محمد بن محمد الطوسی، انتشارات البلاغة، ج ۳، قم، ۱۳۸۳، ص ۳۰۰ و سهروردی، یحیی بن حبش، مجموعه مصفقات، تصحیح حسین نصر، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران، ۱۳۷۲ ش، ص ۱۰۰.

۲. محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۶، ص ۱۵۹ و نیز طباطبایی، نهاییه الحکمه، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

۳. همان.